



پیغام عشق

قسمت هزار و سی و سوم



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۰ گنج حضور، بخش ششم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۵۵

هر که او بر در، من و ما می‌زند

رَدِّ باب است او و بر لا می‌تند

هر کسی که بر در خانه خدا دم از «من» و «ما» می‌زند، از درگاه خداوند ترد شده و نمی‌تواند وارد فضای یکتایی شود. با «لا» کردن این لحظه، اَلست و خداوند را انکار می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۲۶

هر چه گویی ای دم هستی از آن

پرده دیگر بر او بستی، بدان

هر چقدر با من ذهنی بخواهی از حقیقت هستی و زنده شدن به خداوند صحبت و بحث کنی، بدان که سخن تو مانند حجابی آن حقیقت را می‌پوشاند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۲۷

آفت ادراک آن، قال است و حال

خون به خون شستن، مُحال است و مُحال

آفت شناخت حقیقت و خداوند حرف زدن و سؤال پرسیدن با ذهن است. همان‌طور که شستن خون با خون ممکن نیست، خلاص شدن از دست من ذهنی هم با این سیستم دردزای من ذهنی ممکن نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۵۲

وقتِ آن آمد که حیدروار من

مُلک گیرم یا پردازم بدن

*حیدر: شیر، لقب حضرت علی (ع)

اینک وقت آن رسیده که مانند حضرت علی (ع) سرزمین‌هایی را فتح کنم یا دست از جان بکشم، یعنی دلیرانه فضای درون را باز کنم و به خداوند زنده شوم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۵۳

برجهید و بانگ برزد کای کیا

حاضرَم، اینک اگر مردی بیا

[آن مهمان در مسجد مهمان‌گش] ناگهان برخاست و فریاد زد: ای بزرگوار، اینک من حاضرَم، اگر جرأت داری بیا. ما هم شجاعانه بلند می‌شویم و می‌گوییم: ای من‌ذهنی که سروصدا راه انداخته‌ای، من حاضرَم، بیا و مرا بگش.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۵۴

در زمان بشکست ز آواز، آن طلسم

زر همی‌ریزید هر سو قسم قسم

در همان لحظه بر اثر کنار گذاشتن ترس و با فضاگشایی طلسم شکسته و انواع طلاها و برکات و نعمات بر زمین ریخته شد.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۴

ما در این دهلیزِ قاضیِ قضا

بهرِ دعویِ الستیم و بلی

ما در این راهروی قاضیِ قضا یعنی خداوند، به این دلیل منتظریم که به ادعای روزِ اَلسِت و «بله» گفتنمان رسیدگی شود. اما هزاران سال است که در ذهن وقت صرف می‌کنیم. باید دوباره هشیارانۀ «بله» گفته و بگوییم از جنس تو هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۵

که بلی گفتیم و آن را زامتحان

فعل و قولِ ما شهود است و بیان

در روزِ اَلسِت «بلی» گفتیم و برای امتحانِ آن ادعا در این دنیا گفتار و کردار ما سنجیده می‌شود. [که آیا با فضاگشایی عمل می‌کنیم؟]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۶

از چه در دهلیزِ قاضیِ تن زدیم؟

نه که ما بهرِ گواهی آمدیم؟

*تن زدن: ساکت شدن

چرا در راهروی این جهان که محضرِ قاضی یا خداوند است سکوت کرده‌ایم و هیچ کاری انجام نمی‌دهیم؟ مگر برای اثبات ادعای اَلسِت به این دنیا نیامده‌ایم؟ [این کار با بله گفتن به اتفاق این لحظه صورت می‌گیرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۷

چند در دهلیزِ قاضی ای گواه

حبس باشی؟ ده شهادت از پگاه

*دهلیز: راهرو

*پگاه: صبح زود، سحر

ای شاهد تا کی می‌خواهی در این راهروی قاضی، زندانی باشی؟ هرچه زودتر فضا را باز کن، بر صبحِ حقیقت شهادت بده و بگو من از جنس تو هستم تا حضورِ ناظر بر ذهنت شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۸

ز آن بخواندندت بدینجا، تا که تو

آن گواهی بدهی و ناری عتو

*عتو: سرکشی، نافرمانی

تو را از آن رو به این جهان آورده‌اند که با فضاگشایی گواهی دهی از جنس خدا هستی و دست از ستیزه و سرکشی برداری.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۹

از لجاجِ خویشتن بنشسته‌یی

اندرین تنگی کف و لب بسته‌یی

*لجاج: لجاجت، یکدندگی، ستیزه

تو از روی لجبازی و ستیزه‌خودت در این دنیای تنگِ ذهنِ نشسته و دست و لب را بسته‌ای. [تو را خدا نگه نداشته. بلکه می‌گوید هرچه زودتر به من اقرار کن و نزد من بیا.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۰

تا بِندهی آن گواهی ای شهید

تو از این دهلیز کی خواهی رهید؟

ای شاهد، ای انسان تا وقتی گواهی ندهی یعنی با فضاگشایی مرکزت را عدم نکنی، کی می‌توانی از این راهرویِ ذهنِ رهایی پیدا کنی؟

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۲

«أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى سَهِدْنَا ...»

«آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی دادیم ...»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

یک زمان کار است بگزار و بتاز

کارِ کوتاه را مکن بر خود دراز

*گزاردن: انجام دادن، ادا کردن

این کارِ یک لحظه است. هشیارانه به عهد اَلست متعهد باش و به سوی حیاتِ باقی بشتاب. کارِ کوتاه را بر خود دراز نکن .

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۲

خواه در صد سال، خواهی یک زمان

این امانت واگذار و وارهان

بنابراین اگر می‌خواهی در عرض صد سال و یا حتی یک لحظه، باید این کار را انجام دهی و حق این امانت را ادا کنی تا از غم و غصه‌های یابی. یعنی باید بگویی من از جنس خدا هستم و هشیارانه به او زنده شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۱۲

آدمی دید است، باقی گوشت و پوست

هرچه چشمش دیده است آن چیز اوست

آدمی فقط دیدِ عدم است و بقیه‌اش گوشت و پوست است. با این چشمِ عدم خدا را می‌بیند بنابراین او از جنسِ خداست و ارزشش به همان مقدار است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۹

بر هر چه همی‌لرزی، می‌دان که همان ارزی

زین روی دل عاشق از عرش فزون باشد

پس هر چیزی که در مرکز قرار گرفته و با آن همانیده می‌شوی و تو را می‌ترساند، بدان که ارزش تو همان مقدار است. از این رو دل انسان عاشق که خدا را در مرکزش قرار داده بالاتر از عرش است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۶

دیده‌یی کو از عدم آمد پدید

ذاتِ هستی را همه معدوم دید

چشمی که از طریق همانیدگی‌ها به وجود آمده و هشیاری جسمی دارد، ذاتِ هستی را که بی‌فرمی و هشیاریِ خالص است به صورت معدوم و نیستی می‌بیند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۷

این جهان منتظم محشر شود

گر دو دیده مُبدَل و انور شود

در این جهانِ آراسته و منظم که به صورت پارکِ ذهنی چیده شده است قیامت به پا شده و انسان به حضور زنده می‌شود، اگر فقط دو چشمِ ظاهر بینِ آدمی متحول و روشن شود یعنی هشیاری جسمی را رها کرده و از طریق عدم ببیند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۸

ز آن نماید این حقایق ناتمام

که برین خامان بود فهمش حرام

از آن رو حقایقِ عالم هستی برای من‌های ذهنی ناگفته و ناتمام باقی می‌ماند که درکِ این مسائل برای آن‌ها که خام هستند حرام است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۹

نعمتِ جنّاتِ خوش، بر دوزخی

شد مُحَرَّم، گرچه حق آمد سخی

* مُحَرَّم: حرام شده، تحریم شده

* سَخِي: بخشنده، سخاوتمند

نعمت‌های بهشت که همان فضای گشوده شده است، بر اهل دوزخ، کسانی که من ذهنی و مرکز پر از درد دارند حرام است، اگرچه خداوند بسیار بخشنده است. [یعنی در ذهن بودن است که شادی را بر ما حرام می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۳۰

در دهانش تلخ آید شهید خُلد

چون نبود از وافیان در عهد خُلد

* خُلد: بقا، جاودانگی، بهشت

* وافی: وفاکننده به عهد

در دهان من ذهنی، عسلِ جاودانگی تلخ می‌آید زیرا بر عهد و پیمان الهی وفادار نمانده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۳۱

مر شما را نیز در سوداگری

دست کی جنبد چو نبود مشتری؟



در امر تجارت نیز همین‌طور است. اگر مشتری نباشد آیا دست و دلتان به کار می‌آید؟ [در واقع ما مشتری خوبی برای خداوند نیستیم تا او بر سر ذوق آید و ما را به حضور زنده کند].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۳۲

کی نظاره اهلِ بخریدن بُود؟

آن نظاره گولِ گردیدن بُود

کسی که برای تماشا به بازار آمده کجا قصد خرید خواهد داشت؟ این شخص که من ذهنی دارد می‌خواهد وقت تلف کند و به گشتن پردازد. [آیا شما تماشاچی هستید؟ یا فهمیده‌اید که باید فضا را باز کنید، مرکز را عدم کرده، حضور را بخرید و به خداوند زنده شوید].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۳۳

پُرس پُرسان، کین به چند و آن به چند؟

از پی تعبیرِ وقت و ریشخند

*تعبیرِ وقت: گذراندنِ وقت

این شخص بیهوده در بازار می‌گردد و مدام قیمت اجناس را می‌پرسد. او فقط مشغول وقت‌گذرانی و دست‌انداختن فروشندگان است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۳۴

از ملولی کاله می‌خواهد ز تو

نیست آن کس مشتری و کاله‌جو

*کاله: کالا، متاع

او چون حوصله‌اش سررفته به مغازه‌ات آمده درحالی که اصلاً مشتری نیست و به دنبال کالای خاصی نمی‌گردد. [مانند بعضی از شما که چون حوصله‌تان سر رفته به مولانا گوش می‌دهید و چون مشتری مناسبی برای خداوند نیستید، او هم دستش نمی‌جنبد.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۳۵

کاله را صد بار دید و باز داد

جامه کی پیمود او؟ پیمود باد

*جامه پیمودن: در اینجا یعنی خریدن لباس

*باد پیمودن: تعبیری است از بیهوده‌کاری

این شخص صد مرتبه جنس را برانداز می‌کند و دوباره به صاحبش پس می‌دهد. او با این کار کی لباسی می‌خرد؟ بلکه کاری بیهوده انجام می‌دهد. [هم‌چون ما که شاید بارها فضا را باز کردیم و ساکت شدیم تا خداوند خودش را به ما نشان دهد ولی متعهدانه ادامه ندادیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۳۶

کو قُدم و گرّ و فرّ مشتری

کو مزاحِ گنگلیِ سرسری

قدم مبارک و شکوه و جلال مشتری واقعی کجا و کار بیهوده و مسخره کردن کسی که با من ذهنی به دنبال مزاحمت و وقت‌گذرانی است کجا.



با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: آزاده

گوینده: سرور

منابع: برنامه ۹۴۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان

با سلام

در دفتر چهارم مثنوی بیت ۳۷۰۳ داریم:

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰۳

هر یکی در پرده‌یی، موصول خُوست

وهم او آنست کآن خود عین هُوست

پرده نماد فکرها و باورهای من ذهنی مان است.

مولانا می‌فرماید هر یکی از ما انسان‌ها، پرده‌ای (که در واقع همان فکرها و باورهای من ذهنی مان است) که در آن هستیم و به آن خو گرفته‌ایم را، عین زندگی یا خداوند می‌دانیم. و فکر می‌کنیم که من ذهنی، همان خود واقعی یا هشیاری اصیل ما می‌باشد.

این بیت مولانا دوباره خطر باورهای ذهنی مقبول و نظم و ترتیب یافته، و همین‌طور «می‌دانم ذهنی» را به من نشان داد. باوری که شاید به صورت ناآگاهانه در من شکل گرفته صرفاً به دلیل این که من سال‌هاست ابیات مولانا را می‌خوانم و در معرض این آگاهی و دانش هستم پس من انسان معنوی‌تری هستم و به خداوند نزدیک‌ترم و زندگی را بیش‌تر از دیگران تجربه می‌کنم، و حالا می‌خواهم با انگیزه کمک و دل‌سوزی این تجربه زندگی یا دانش معنوی را به دیگران هم بدهم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰۳

هر یکی در پرده‌یی، موصول خُوست

وهم او آنست کآن خود عین هُوست

ولی مولانا به من گوشزد می‌کند که این‌ها همه وهم است و توهم و هشیاری یا زندگی چیزی نیست که در ذهن تجسم شود و بتوانی راجع به آن فکر کنی و یا به صورت باور به دیگران تحمیل کنی، بلکه آن نظر یا هشیاری فقط در این لحظه تجربه می‌شود و می‌گذرد و تنها اثر و ارتعاشش بر جای می‌ماند.

مولانا می‌فرماید وقتی ما یک مشت باور و الگوهای از پیش ساخته فرقی نمی‌کند معنوی باشد یا غیرمعنوی، را مبنای عملمان در این لحظه قرار می‌دهیم دیگر خرد و انرژی فضای گشوده‌شده درونمان، به فکر و عملمان نمی‌ریزد و ما در دام من‌ذهنی دردساز گرفتار خواهیم ماند.

متوجه می‌شوم که مولانا در بیتی از غزل ۳۰۶۷، دوباره همان ایراد یعنی توهم باورهای درست داشتن و من می‌دانم ذهنی را به من نشان می‌دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۶۷

تو در عقیلۀ ترتیبِ کفش و دستاری

چگونه رطلِ گران‌خوار را به دست آری؟

*عقلیه نماد دام من‌ذهنی

*کفش و دستار نماد سبب‌سازی‌های ذهن



*و رطل گران خوار یا جام بزرگ شراب نماد فضای گشوده شده درون می باشد.

از خودم می پرسم عقیده ترتیب کفش و دستار در من چگونه کار می کند، که مولانا این را به شکل های مختلف به من گوشزد می کند؟

آیا هنوز «می دانم ذهن» براساس باورها و ترتیب کفش و دستار در من سبب ایجاد درد و کارافزایی می شود؟ یا این که برای مثال این پند مولانا که می فرماید «تمرکز فقط روی خود» را رعایت می کنم و می توانم از رطل گران خوار استفاده کنم؟

در پاسخ می توانم ناظر خودم باشم و بینم اگر دیگران از دست ملامت و سرزنش های من ذهنی من در امان هستند و به هیچ شکلی کنترل نمی شوند و آزادانه فکر و عمل می کنند و مهم تر از همه خودم خاموشی ذهن را تجربه می کنم دارم از رطل گران خوار استفاده می کنم، و حتماً آن را از طریق ارتعاش زندگی به دیگران هم می دهم. و همین طور اگر اتفاق این لحظه را فرصتی می دانم برای کوچک کردن من ذهنی ام یعنی دارم باز هم فضای درون باز است و از رطل گران خوار استفاده می کنم، ولی اگر برعکس فضا را بسته و حبر و سنی می کنم و می خواهم باورها و توهم های انباشته شده ذهنی ام را به دیگران تحمیل کنم، یعنی در دام ترتیب کفش و دستار گیر افتاده ام و می بینم که برای تأیید فکر و عملم قضاوت و مقاومت می کنم و می جنگم. در این موقع هم مولانا تنها رهایی از دام این سبب ها و توهم ها را تسلیم شدن و گشودن فضا می داند که آن زندگی (هشیاری اصیل) بتواند دوباره مرا به سمت خودش جذب کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۹۸

پی پیایی می برار دوری ز اصل

تا رگِ مردیت آرد سوی وصل



با سلام و عرض ادب

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۸

شهر ما فردا پر از شگر شود

شگر ارزان ست، ارزان تر شود

در این پیام می‌خواهم شکرگزاری خود را به داشتن گنج حضور و یاران معنوی اعلام کنم. از این که زندگی این سعادت را نصیب من کرد که عضو برنامه گنج حضور باشم. چارق ایاز خود را نگاه می‌کنم، می‌بینم زندگی چه‌طور دست من را گرفت و قدم به قدم پیش برد. آقای شهبازی نازنین از این که در برابر ما فضاگشا هستید و با صبوری و مهربانی دست ما را می‌گیرید ممنونم. از تمام یاران معنوی تشکر می‌کنم که از پیغام‌های تک‌تکشان می‌آموزم. از تمام کودکان عشق ممنونم که با ارتعاش عشقی‌شان آرامش را به ما هدیه می‌دهند. از زندگی سپاسگزارم که در این عصر به دنیا آمده‌ام.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۷

کافیّم، بدّم تو را من جمله خیر

بی سبب، بی واسطه یاری غیر

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۸

کافیّم بی نان تو را سیری دهم

بی سپاه و لشکرت میری دهم



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۹

بی بهارت نرگس و نسرين دهم

بی کتاب و اوستا تلقین دهم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۲۰

کافیتم بی داروت درمان کنم

گور را و چاه را میدان کنم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۸

عقل، قربان کن به پیش مصطفی

حَسْبِيَ اللهُ كُوْهُ اللهُ اَمْ كَفَى

عاشق شو و فضا را باز کن و از جنس اولیه بشو! تصویر ذهنی پندار کمال را ببنداز، سیستم زحیری را در خود شناسایی کن و اسیر دستورات همانیدگی‌ها نباش! ناامید نشو و دوباره فضاگشایی کن تا به تدریج زیر نظم خرد کل بیایی. روی خودت تمرکز کن و کاهلی را کنار بگذار و تغییر کن! اتفاقات و وضعیت‌ها را مسئله و دشمن نبین بلکه فضاگشایی کن و پیام آن‌ها را دریافت کن. مواظب و ناظر سیستم زحیری باش و غم و غصه ایجاد نکن!

به ملامت و حس عدم مسئولیت نرو. ای زندگی به من کمک کن جزو کوران نباشم و لحظه به لحظه فضا باز کنم و هشیارانه غم را رها کنم و به شادی بی سبب برسیم، با صبر و شکر در نور فضاگشایی. از پارک ذهنی امن خود خارج شو و کار کن و زحمت لازم را بکش و حس ناتوانی من ذهنی را انکار کن. تو امتداد هشیاری هستی، فضا را باز کن و به چیزها نچسب و خود را به مریضی نزن!



از توهم داشتن خارج شو و زندگی را به خود و دیگران روا بدار و در تمام جنبه‌های زندگی حالت عذرخواهی و کوتاه آمدن و صفر بودن داشته باش و به‌آسانی عذرخواهی کن. با صبر و شناسایی رنجش‌ها و همانیدگی‌ها را شناسایی و ببنداز، فضا باز کن، حول محور خودت بگرد درحالی‌که من ذهنی نداری و تصدیق عاشق بودن تو انعکاس بیرون است. عدم کردن مرکز برای ما کافی است و لازم به کمک من‌های ذهنی نداریم و زندگی بدون دارو ما را درمان می‌کند و تمام دردهای ما را خوب می‌کند. با صبر و انرژی گذاشتن، با صبر و دیدن، شناسایی، صبر، درد هشیارانه پس عقل من ذهنی را قربان کن به پیش عقلی که زندگی می‌دهد و فضا را باز کن و عقل فضای گشوده را بگیر.

برگرفته از برنامه ۹۴۰ گنج حضور

با عشق و احترام

نرگس از نروژ



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com